

نیاز امروز ایران نه جنگ که دموکراسی و عدالت اجتماعی است

متن ویراستاری شده سخنرانی دکتر هوشنگ امیراحمدی در انجمن سخن آزاد مونترال

دکتر هوشنگ امیراحمدی استاد دانشگاه راتگرز آمریکا، یکی از بنیانگذاران «سیرا» و رییس شورای آمریکاییان-ایرانیان (AIC)، و از فعالان رابطه ایران و آمریکا است که در ۱۷ مه امسال (۲۰۰۳) به انجمن سخن آزاد مونترال کانادا دعوت شد. موضوع سخنرانی ایشان بررسی رابطه ایران و آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر بود. نشریه شهروند متن این سخنرانی را در اختیار علاقه‌مندان می‌گذارد.

* * *

ضمن سلام و تشکر از دعوت و معرفی سخاوتمندانه شما، امیدوارم که بحث امشب ما بتواند به درک بهتر مسایل مربوط به رابطه ایران و آمریکا، و ارتباط این رابطه با مشکلات داخلی ایران، منجمله جنبش دموکراسی، کمک کند. هرچند به مدت ۲۳ سال مشکل رابطه ایران و آمریکا یکی از موضوعات اصلی بحث در دو کشور بوده، ولی امروز این رابطه به یکی از معضلات عمده جامعه ایران تبدیل شده است که باید به نحوی حل شود. این رابطه به شکلی تنگاتنگ با مسایل داخلی و خارجی ایران گره خورده است و حل یکی احتمالاً بدون حل دیگری امکان پذیر نخواهد بود. به ویژه، از آنجا که رابطه ایران و آمریکا امروز با بحث دموکراسی در ایران ارتباط یافته است، لازم می‌دانم پیش از ورود به بحث رابطه دو کشور، به نیازهای اساسی جامعه امروز ایران نگاهی بیاندازیم.

از دیدگاه من، نظام حکومتی جمهوری سوسیال دموکراسی ملی راه نجات سیاسی و اجتماعی ایران است. فرم این جمهوریت چهار مضمون اساسی دارد: نخستین مضمون، استقلال و تمامیت ارضی است. این آرزویی است که همه ایرانیان در آن شریک هستند، و شما کمتر ایرانی را پیدا می‌کنید که از تصور تجزیه ایران به خود نلرزد. با این وجود، استقلال برای اکثریت ایرانیان آن مفهوم سابق عدم وابستگی و یا خودکفایی ملی را ندارد. در دنیای وابستگی‌های چندجانبه، بحث استقلال نه خواست جدا ماندن و سوازیستن از دنیا، که تلفیق و همکاری با آن است. ملی‌گرایی که زمانی پدیده‌ای از بالا و تا حدود زیاد مختص نخبگان جامعه بود، امروز پدیده‌ای از پایین به بالا و مربوط به توده‌های مردم ایران است. در همین رابطه، امروز بحث ایران، اسلام و جهان، در قالب شرکت در جهانی شدن و در عین حال ذوب نشدن در آن پیش می‌رود. در حالی که نیروهای جوان ما به طور فزاینده‌ای جهانی می‌شوند علق به ایران نیز به همان اندازه عمده می‌گردد. به دیگر سخن ایرانی هویتی تازه می‌یابد، ضمن اینکه هنوز ارزش‌های ارزشمند را پاس می‌دارد.

مضمون دوم عدالت اجتماعی است. ایران کشوری است که بیش از ۷۰ درصد مردم آن زیر خط فقر زندگی می‌کنند. بخش عمده این افراد را کارگران و کشاورزان تشکیل می‌دهند. دغدغه اصلی این جمعیت عظیم، پیش از آنکه به چه کسی رأی دهند تأمین معاش خود و فرزندانشان است. نیازهای اساسی بخش وسیعی از جامعه، که مسکن، مدرسه، بهداشت و تفریح را شامل می‌شود، هنوز برآورده نیست. در چنین جامعه‌ای، اگر عدالت اجتماعی نباشد دموکراسی هم نمی‌تواند شکل بگیرد، و اگر بگیرد پایدار نخواهد بود. ناگفته نماند که عدالت اجتماعی مقوله‌ای فقط اقتصادی نیست بلکه سیاسی و فرهنگی نیز هست. بحث حس و خفقان علیه روشنفکران، سرکوب اقلیت‌ها، اجحاف علیه زنان، و یا تقسیم مردم به خودی و غیرخودی نیز در واقع نقض عدالت اجتماعی است. در این رابطه، عملکرد قوه قضائیه از عمده‌ترین نوع بی‌عدالتی در ایران است. برابر اطلاعات واصله، بخش اعظم به اصطلاح «لباس شخصی‌ها»ی سرکوبگر جمهوری اسلامی توسط این قوه سازمان داده شده‌اند.

مضمون سوم سوسیال دموکراسی ملی برای من توسعه سیاسی است. در واقع زندگی نیروهای روشنفکر و مترقی طبقه متوسط ایران با توسعه سیاسی آمیخته است. این بخش از جامعه بدون توسعه سیاسی قادر به ادامه حیات معنوی و تولید اندیشه‌ها و ایده‌های جدید نیست، و اگر آزادی اندیشه و بیان از آن گرفته شود دیگر چیزی برایش باقی نمی‌ماند. توسعه سیاسی اساس انواع دیگر توسعه‌های لازم برای ملت ایران است، ولی اساسی دانستن آن در اینجا به معنای تنها نیاز بودن آن نیست. در ایران، بحث توسعه سیاسی معمولاً با بحث توسعه مدنی اشتباه می‌شود، چرا که تمایز درستی میان جامعه سیاسی و جامعه مدنی وجود ندارد. جامعه مدنی، جامعه نیروهای مردمی و حرفه‌ای است و در جهت محدود کردن اجحاف‌های احتمالی جامعه سیاسی و یا دیگر بخش‌های جامعه مدنی شکل می‌گیرد. جامعه سیاسی، جامعه دولت و احزاب، یعنی قدرت سیاسی است. توسعه سیاسی بنابراین بحث افزایش ظرفیت‌های خوب دولت و احزاب و تصحیح اعمال آنها است. در عین حال، توسعه سیاسی باید منجر به کاهش ظرفیت‌های بد و عملکردهای ناهنجار دولت و احزاب بشود. حمایت از تشکیل و رشد احزاب از اصول اولیه رشد سیاسی است.

مضمون چهارم سوسیال دموکراسی ملی برای من توسعه اقتصادی است. متأسفانه در ایران به توسعه اقتصادی همواره به شکل رشد کمی و فیزیکی و تجدد اقتصادی نگریسته شده است. در حالی که توسعه اقتصادی باید به افزایش ظرفیت فکری، تولیدی و تکنولوژیکی افراد جامعه نیز کمک کند و به تغییر در ساختارهای موجود بیانجامد. مسئولیت توسعه اقتصادی با طبقه سرمایه دار و دولت است. معنی این حرف پرشدن جیب عده‌ای بازاری یا بوروکرات نیست، بلکه مجموعه‌ای از فعالیت‌ها است که قابلیت‌های اقتصادی جامعه را بالا ببرد. مهمتر از ایجاد صنعت و کارخانه، ایجاد ظرفیت‌های اقتصادی در فکر و تخصص و

دانش مردم است. این که تولید ناخالص ملی چقدر بوده و یا فلان صنعت چقدر رشد داشته فقط بخشی از توسعه اقتصادی است. ایجاد اشتغال و ارزش افزوده از طریق فکر و تخصص افراد اهمیت بیشتری دارد. متأسفانه کشور ما تاکنون با همه زیرساخت‌های اقتصادی گاه بسیار پرهزینه، مانند پتروشیمی، نیروگاه‌ها، سدها، جاده‌ها، ارتباطات و غیره، سرمایه‌های عظیم طبیعی و معنوی، نیروی جوان، متخصصان و اندیشمندان بی‌شمار، و جغرافیای استراتژیک و تجارت فزون، نتوانسته است به جایگاه درخور شأن خود از نظر اقتصادی برسد و کماکان از برتری رقابتی مشخص در منطقه و جهان بی‌بهره است. من اصلی‌ترین عامل این مسأله را مشکل مدیریت سیاسی و اقتصادی کشور، و عدم وجود نگرش و بینش درست در بخش‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و قضایی می‌دانم. با وجود برتری‌های نسبی زیاد، ایران هویت مشخصی در رابطه با یک برتری رقابتی ندارد. فرش و نفت برتری‌های رقابتی نیستند و جامعه ایران نمی‌تواند با این برتری‌های نسبی گذشته در جامعه آینده جهان یک هویت محترمانه پیدا کند.

در حالی که اکثریت ایرانیان روی استقلال و یکپارچگی ایران توافق نظر داشته‌اند ولی بر سر سه نیاز دیگر، یعنی عدالت اجتماعی، توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی متأسفانه هیچگاه توافق و هماهنگی در عمل صورت نگرفته است. در ۱۵۰ سال گذشته حکومت‌ها این سه نیاز را با هم متضاد دانسته‌اند، و همواره یکی را ترجیح داده و دوتای دیگر را قربانی کرده‌اند. در جنبش مشروطه، در جنبش ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق، در انقلاب اسلامی و در جنبش اصلاح طلبی اخیر به توسعه سیاسی توجه شد، در حالی که در دوران پهلوی و ریاست جمهوری آقای رفسنجانی تکیه روی توسعه اقتصادی بوده است. در این میان، طبقه زحمتکش از اصلی‌ترین نیازهای خود محروم ماند و عدالت اجتماعی جز در شعارها نادیده گرفته شد. یکی از اتفاقات مهمی که باید در ایران آینده بیافتد همین است که ما بتوانیم همزمان و با توازن به توافقی در جهت برآورده کردن این سه نیاز اجتماعی برسیم. این راهی است که می‌تواند ما را به یک اتحاد ملی و دولت اثناقی برساند. من این بحث را مفصل‌تر در کتاب جدید خود به نام «جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی» مطرح کرده‌ام.

با این مقدمه درباره نیازهای اساسی جامعه امروز ایران، به بحث رابطه با آمریکا بازگردیم. من دوازده سال است که روی این رابطه کار می‌کنم و بحث‌ها، سخنرانی‌ها و مقالات زیادی در این مورد نگاشته و منتشر کرده‌ام. بر اساس اعتقادی که به ایجاد رابطه میان دو کشور ایران و آمریکا داشتم و دارم، با کمک دیگر دوستان، «شورای آمریکاییان - ایرانیان» را در سال ۱۹۹۷ به وجود آوردیم. این «شورا» یک سازمان آموزشی - مشورتی است و از مجموعه افرادی تشکیل شده که یک هدف مشترک آنها ایجاد صلح میان ایران و آمریکا است. این هدف مشروعیت دارد زیرا ۷۵ درصد مردم ایران و بخش عظیمی از ایرانیان مقیم خارج با برقراری این رابطه، حتی با همین حکومت فعلی در تهران، موافق هستند. من اعتقاد دارم که اکثریت آمریکایی‌ها نیز خواستار جنگ بین ایران و آمریکا نیستند و می‌خواهند دو کشور بار دیگر رابطه‌ای دوستانه داشته باشند.

در آن زمان که من فعالیت در جهت برقراری این رابطه را شروع کردم، نه تنها جناح‌های حکومت ایران که بسیاری از روشنفکران نیز با این رابطه مخالف بودند. برخی از روشنفکران ماوارا چپ به من اتهام می‌زدند که خود را به آمریکا فروخته‌ام. کیهان ایران مرا دلال رابطه ایران و آمریکا می‌خواند و در نه شماره، هر بار یک صفحه کامل را علیه من اختصاص داد. عکس مرا با خانم آلبرایت چاپ کرد و عنوان مطلب را نیز «سرنگونی در سکوت» گذاشت! بحث کیهان این بود که هدف امیراحمدی از ارتباط ایران و آمریکا سرنگونی جمهوری اسلامی است! از دیدگاه من، تندروها با باز کردن درها به روی آمریکا دیگر نخواهند توانست به سرکوب روشنفکران، جوانان و زنان بپردازند! مخالفان جمهوری اسلامی در خارج از کشور، منجمله سلطنت طلب‌ها و مجاهدین، جلسات علنی و علمی شورا را بر هم می‌زدند و تأکید داشتند که رابطه با آمریکا باعث بقای نظام جمهوری اسلامی می‌شود و نباید برای ایجاد رابطه کار شود. من استدلال می‌کردم و می‌کنم که صرف ایجاد رابطه باعث بقای حکومت نمی‌شود. مگر شاه نزدیک‌ترین دوست آمریکا نبود؟ پس چرا سرنگون شد؟ متأسفانه، علی‌رغم همه تلاش‌های سازمان ما برای برداشتن دیوار بی‌اعتمادی میان ایران و آمریکا، و با وجودی که سازمان ما فرصت‌های طلایی متعددی برای ایران و آمریکا به وجود آورد، نتیجه‌ای گرفته نشد.

رابطه ایران و آمریکا چیزی که کم ندارد دشمن است، چون مسأله فقط رابطه این دو کشور نیست. این رابطه فقط دو قطب ندارد، بلکه نیروهای دیگری نیز در این رابطه درگیر هستند. نیروی عظیمی که تصادفاً امروز تعیین کننده شده، اسرائیل و لابی‌های آن است. ولی فقط آنها نیستند. ترکیه هم مخالف این رابطه است زیرا ارتباط ایران و آمریکا به منافش لطمه می‌زند، یا حداقل رهبران ترکیه چنین فکر می‌کنند. روسیه، جمهوری‌های شوروی سابق و پاکستان نیز به همین. علاوه بر آنها، بخش وسیعی از دنیای غرب و عرب نیز به هیچوجه علاقه‌ای به صلح میان ایران و آمریکا ندارند. در حال حاضر یکی از مشکلات جدی سیاست خارجی ایران دنیای عرب است. چند سال پیش به کنفرانسی در ابوظبی دعوت شده بودم. یکی از سخنرانان، وزیر امور خارجه امارات، گفت ما عرب‌ها همیشه با شما ایرانی‌ها مسأله داشته‌ایم! قبل از انقلاب ۱۳۵۷، مشکل ما روحیه ناسیونالیستی افراطی شما بود. پس از انقلاب، مشکل صدور انقلاب اسلامی شما هم به آن اضافه شد. من در پاسخ گفتم، انتقاد اول شما را می‌پذیرم. ما ایرانی‌ها به گذشته و تاریخ و فرهنگ خود افتخار می‌کنیم و این حق هر ملتی در دنیا است که ملی باشد. اما در مورد صادر کردن اسلام سیاسی، باید بگویم که این اسلام از اول مال ما نبوده و هنوز هم نیست. ما آن را از شما گرفتیم و حالا هم می‌خواهیم به خودتان برگردانیم! اگر خوب است، آن را پس بگیرید. اگر هم بد است، چرا به ما تحمیلش کردید؟ از این پاسخ من شرکت کنندگان به وجد آمدند و برای من دست زدند.

ایران شیعه در منطقه و در میان کشورهای اسلامی عمدتاً سنی منطقه تنها است و دوستی ندارد. تقریباً همه کشورهای اسلامی در منطقه با ایران مشکل دارند. افغانستان طالبان، ترکیه، آذربایجان، عراق صدام حسین، امارات، پاکستان و غیره نسبت به ایران نظر خوبی نداشته‌اند. از این منظر، کشورهای غیرمسلمان مانند هندوستان، ارمنستان، روسیه و اوکراین دوستان بهتری برای ایران به شمار می‌آیند. جمهوری اسلامی هم در ۲۳ سال گذشته دیده که هرچه تأکید کمتری بر اسلام داشته و روی ناسیونالیسم ایرانی تکیه کرده، همانقدر به نفعش بوده، و برعکس هر حرکتی در طرفداری از اسلام انجام داده مستقیم یا غیرمستقیم بر ضد خودش تمام شده است. این یک واقعیت اساسی و یکی از دلایلی است که جمهوری اسلامی، که در سیاست خارجی اولویت اول خود را به کشورهای اسلامی داده است، دارد به آرامی از آن سیاست جدا می‌شود و هرچه بیشتر مناسبات خارجی خود را بر مبنای منافع ملی ایران تنظیم می‌کند.

به رابطه ایران و آمریکا برگردیم. اکنون با وجود همه مخالفت‌ها، حداقل ۷۵ درصد ملت ایران خواهان این رابطه هستند. بخش وسیعی از ایرانیان خارج

کشور نیز این رابطه را با شرایطی قبول دارند. ظاهراً اکثریت ما به این نتیجه رسیده ایم که مسایل ایران و آمریکا باید هرچه سریع تر حل شود. چندین گروه از درون جمهوری اسلامی با آمریکا مشغول مذاکره هستند یا بودند. نیروهای روشنفکر چپ، ملی و دموکرات داخل و خارج کشور تاکنون چند بیانیه در مورد لزوم رابطه ایران و آمریکا صادر کرده اند و دائماً به نگرانی ایرانی ها نسبت سرنوشت میهن شان افزوده می شود. تنها سلطنت طلبان، مجاهدین، و قشریون «جریان سایه» در ایران همچنان بر مواضع قبلی خود پافشاری می کنند. آنها فقط به قدرت می اندیشند و به آمریکا به چشم وسیله ای برای گرفتن یا حفظ قدرت می نگرند.

رابطه ایران و آمریکا را می توان از جهات گوناگون و در مقاطع مختلف تاریخی بررسی کرد. بحث من روی رابطه ایران و آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر است. ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی بود که پس از آن رابطه ایران و آمریکا به طور کیفی تغییر کرد. در ۲۳ سال گذشته، ایران و آمریکا با هم مشکلات زیادی داشته اند. ولی هر دو کشور توانستند برخورد را طوری مدیریت کنند که به ایجاد یک وضعیت نه جنگ و نه صلح منجر شود. پس از ۱۱ سپتامبر، این وضعیت دیگر قابل ادامه نبود. من درست یک هفته پس از ۱۱ سپتامبر در این باره مقاله ای نوشتیم که نتوانستیم در تهران چاپ کنیم، اما در جاهای دیگر منتشر شد. در آن مقاله، اشاره کردم که رابطه ایران و آمریکا از وضعیت نه جنگ و نه صلح بیرون خواهد آمد، و ایران و آمریکا از این پس یا باید با هم بجنگند، یا صلح کنند. ما باید از میان این دو راه یکی را انتخاب کنیم. این بدان معنا نیست که ایران و آمریکا نمی توانند وضعیت نه جنگ و نه صلح را برای مدتی همچنان ادامه دهند. اما از این پس شرایط بحرانی تر خواهد شد و مشکل به جاهای جدی تر خواهد کشید.

رابطه ایران و آمریکا در این مقطع دچار چالش جدیدی شده است. برای اولین بار، آمریکا با ایران همسایه شده و با اشغال افغانستان و عراق، از دو سو ایران را محاصره کرده است. در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تاکنون اولین اولویت حل مشکلات خارجی با کشورهای اسلامی، دومین اولویت با کشورهای همسایه، سومین اولویت با اروپا، و چهارمین اولویت با آمریکا بوده است. در وضعیت جدید، رابطه با آمریکا اکنون به اولویت اول جمهوری اسلامی تبدیل شده است، زیرا آمریکا اکنون نه تنها همسایه است بلکه دو کشور اسلامی را نیز اشغال کرده است. اکنون اولویت های همسایگی و اسلامیت با مشکل آمریکا مخلوط گشته است. این وضعیت، یک الزام راهبردی را نه فقط برای ایران که آمریکا نیز به وجود آورده است. همسایگی ایران و آمریکا یک همسایگی عادی نیست. وضعیت پیچیده و خطرناکی به وجود آمده است که خیلی ساده می تواند با یک جرقه، به برفروخته شدن آتش جنگ بیانجامد.

در این میان، مذاکراتی نیز در جریان بوده است. ایران تاکنون از کانال های مختلف با آمریکا مذاکره داشته است. کانال سوئیس که سال ها است پیغام می برد و می آورد. کانال دیگر، کانال ۶+۲ است که قبل از حمله آمریکا به افغانستان و در رابطه با این کشور به وجود آمد و اکنون نیز فعال است (اخیراً کانال ۶+۲ عراقیزه شده است). کانال سوم، کانال مستقیم ارتباط دو وزارت امور خارجه و گفتگوهای گاهگاهی میان آنها در اروپا است که این اواخر به علت کارشکنی جناح تندرو آمریکا قطع شده است. غیر از اینها، یک سری کانال های نیمه رسمی نیز وجود دارند، مثل وزارت امور خارجه انگلستان، یا پیش از این، وزارتخانه های امور خارجه قطر و ژاپن، که پیام می بردند و می آوردند. غیر از اصلاح طلبان که به طور علنی و در سطح روشنفکران یا دولتی های درجات پایین و یا سابق دو کشور با یکدیگر گفتگوی تئوریک داشتند، گروه های دیگری نیز از داخل حکومت به طور مستقل گاهاً مذاکره پنهانی کرده اند. اما مهمترین کانال، کانال رسمی است که بین وزارت امور خارجه دو کشور شکل گرفته است. در مقایسه با وزارت امور خارجه، بقیه گروه های طرف مذاکره کم اهمیت تر هستند. فراموش نکنیم که وقتی می گوئیم وزارت امور خارجه، منظور نه فقط آقای خاتمی که آقای خامنه ای هم هست. اکنون وزارت امور خارجه، و بخصوص مسأله رابطه با آمریکا، در کنترل رهبر است.

اینها همه دال بر این است که در رهبری بالای جمهوری اسلامی یک اجماع نظر در رابطه با صلح با آمریکا به وجود آمده و اخباری که از مذاکرات مختلف ایران و آمریکا در اینجا و آنجا پخش می شود دال بر همین روحیه است. اما اینکه این رهبری بتواند، با توجه به وضعیتی که به خصوص در داخل کشور دارد، چالش رابطه ایران و آمریکا را به طور صحیح مدیریت کند، و با آمریکا وارد یک مذاکره سیاسی هدفمندی شود که منافع ایران را تامین کند، خود بحث دیگری است. واقعیت این است که جمهوری اسلامی برای مذاکره با آمریکا دچار مشکل اساسی نه از طرف خود که از طرف آمریکا است. جمهوری اسلامی بین خود و آمریکا هیچ مسأله ای را نمی بیند که قابل مذاکره نباشد. از دید جمهوری اسلامی، همه چیز با آمریکا قابل مذاکره است: از مذاکره روی پروژه های اتمی گرفته تا تروریسم و صلح اسرائیل و فلسطین. در عمل، جمهوری اسلامی اخیراً هماهنگی هایی نیز با آمریکا داشته است. برای مثال، در بحران افغانستان جمهوری اسلامی به نیروهای آمریکایی کمک مؤثر کرد. در عراق هم به همین شکل. ولی نتیجه هر دو یکی بود: به محض پایان این جنگ ها، اولین اتفاقی که افتاد این بود که دوباره مشکل ایران برای آمریکا عمده شد.

همان طور که در سالیان گذشته به کرات پیش آمده است، هر بار که روابط دو کشور کمی گرم می شود، یک مسأله ناگهانی و غیبی به وجود می آید که روند رابطه را دوباره به سوی سردی می کشد. این جریان غیبی از جناح های تندرو درون هر دو کشور، و از جریان های مشابه در منطقه نشأت می گیرد. برای مثال، بعد از جنگ افغانستان، رابطه ایران و آمریکا گرم شده بود که ناگهان یک کشتی حامل اسلحه برای فلسطین «از طرف ایران» در آبهای خلیج فارس توسط اسرائیلی ها پیدا شد و همه چیز به هم ریخت، و روابط دو کشور دوباره تیره شد. پس از آن، آقای بوش ایران را جزو سه کشور «محور شیطانی» اعلام کرد. پس از جنگ با عراق نیز، با وجود کمک های ایران و توافقی بین دو کشور بر سر مجاهدین و غیره، این بار شیعیان عراق به یک مسأله عمده تبدیل شدند. این بار، رسانه های آمریکایی طرفدار اسرائیل مراسم عزاداری امام حسین را با آب و تاب نشان دادند و آن را شاهدهی بر خرابکاری های ایران دانستند. آنها نوشتند که کربلا بهانه است و ایران می خواهد در عراق یک جمهوری اسلامی با ولایت فقیه درست کند. سیاستمداران آمریکا هم که انگار تاکنون سینه زنی و عزاداری ندیده بودند باور کردند.

در حالی که ما می دانیم نه آیت الله های عراق به دنبال ایجاد یک حکومت مذهبی هستند و نه دولت ایران اصلاً علاقه مند است که یک حکومت اسلامی در هیچ کجای دیگر دنیا به وجود آورد، چرا که خودش در جمهوری اسلامی خودش مانده است! وقتی جمهوری اسلامی می گوید که به دنبال به وجود آوردن یک دولت شیعه در عراق نیست واقعاً راست می گوید. چنین حکومتی نمی تواند به نفع دولت ایران باشد. اکنون جمهوری اسلامی بیشتر به این فکر است که با اوضاع جدید عراق چگونه برخورد کند. اهمیت یافتن دوباره نجف به عنوان قطب جهان شیعه برای جمهوری اسلامی مهم و در داور است. در گذشته، به دلیل وجود صدام، پایگاه نجف بسته بود. ولی در آینده، مرکزیت شیعه از قم به نجف انتقال پیدا خواهد کرد. نجف به مقام قبلی خود باز خواهد گشت و در دنیای شیعه

اهمیت بیشتری از قم خواهد یافت. در مقابل مرقد حضرت علی و امام حسین، مرقد امام رضا و حضرت معصومه برای شیعیان اهمیت کمتری دارد. محوریت به سمت نجف می‌رود و قم چاره‌ای جز پذیرش این فرودستی نخواهد داشت. مهم‌تر از این، چنین به نظر می‌رسد که مراجع طراز اول شیعه نجف با مفهوم ولایت فقیه مشکل دارند و برخی، مثل آیت الله سیستانی، آن را حتی ضد اسلام شیعه می‌دانند. گفته می‌شود که آیت الله حکیم هم که طی دهه گذشته در ایران مستقر بوده و با جمهوری اسلامی نزدیکی دارد، سیستم ولایت فقیه را برای عراق تجویز نمی‌کند.

نگرانی بی‌مورد آمریکا درباره حکومت شیعه باعث شد که آمریکا از توافق خود با جمهوری اسلامی درباره مجاهدین سر باز زند. ایران با آمریکا بر سر مجاهدین قراردادی داشت. قرار بر این بود که آمریکا آنها را خلع سلاح کند. ولی پس از پایان جنگ، آمریکا به سفارش محافظه کاران جدید واشنگتن تصمیم گرفت که مجاهدین را نگه دارد تا نه تنها از آنان بر علیه جمهوری اسلامی، که بر علیه شیعیان عراق نیز استفاده کند. در این رابطه می‌دانیم که آمریکا دچار یک سیاست ضد و نقیض است. از یک طرف مجاهدین را تروریست می‌نامد و از آن طرف می‌خواهد از آنها استفاده ابزاری کند. در عین حال، در درون هیأت حاکمه آمریکا روی استفاده حتی ابزاری از مجاهدین توافق وجود ندارد. در حالی که وزارت دفاع می‌خواهد مجاهدین به عنوان یک سازمان نظامی حفظ شوند، وزارت امور خارجه در جهت تقلیل مجاهدین به یک نیروی سیاسی فکر می‌کند. به نظر می‌رسد که در عراق بعد از صدام حسین، ماندن مجاهدین به عنوان یک نیروی نظامی مخالف جمهوری اسلامی ممکن نباشد. شیعیان، کردها، و دیگر گروه‌های سیاسی عراق تن به چنین جریانی نخواهند داد.

مسائل رابطه ایران و آمریکا ثابت نیستند و طبیعت شان عوض می‌شود و تغییر شکل می‌دهند. با این وجود، این مسایل به زندگی خود ادامه می‌دهند، و کماکان مشکلات باقی می‌مانند. برای مثال، به مخالفت ایران با صلح اعراب و اسرائیل توجه کنید. این بحث الان دیگر نباید موضوعیتی داشته باشد، به دو دلیل: اولاً صلحی وجود ندارد که جمهوری اسلامی بخواهد آن را بر هم بزند. ثانیاً، مدت‌ها است که جمهوری اسلامی موافقت خود را با هر نوع صلحی که بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها برقرار شود اعلام کرده است. موضع رسمی جمهوری اسلامی امروز راه حل دو دولتی برای این مشکل است. معنای این موضع این است که ایران در صورت تشکیل یک دولت فلسطینی، موجودیت دولت فعلی اسرائیل را هم خواهد پذیرفت. متأسفانه، تبلیغات ضد اسرائیلی جمهوری اسلامی که جهت مصرف نیروهای بنیادگرا در ایران و خارج از آن انجام می‌گیرد این موضع منطقی دولت ایران را از نظر پنهان می‌دارد. در مورد سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم نیز به همین شکل. ماهیت هر دو مسأله هم در منطقه و هم در رابطه با ایران عوض شده است. در حالی که آمریکا خود بمب اتمی را به عنوان یک سلاح عادی در سیاست دفاعی خود ارزیابی می‌کند، و با کشورهای دیگر دارای سلاح اتمی در منطقه را تحمل می‌نماید، این بحث که ایران ممکن است بمب اتمی بسازد چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ مشکل تروریسم هم دارد برای آمریکا به شکلی در منطقه عوض می‌شود. آمدن آمریکا به داخل خاک عراق علیه آن تروریسم ساخته است. در حالی که این در گذشته وجود نداشت. ایران نیز در ایجاد این تروریسم جدید هیچ نقشی نداشته است.

مشکل اساسی در ارتباط با جمهوری اسلامی از طرف آمریکا است. الان بحث اصلی در آمریکا بحث ثبات حکومت، چگونگی گذار از حکومت اسلامی به نوعی دیگر، و بالاخره نحوه برخورد به مشکل قدرت در ایران است. در هیچ یک از این موارد اتفاق نظر وجود ندارد. بخشی از هیأت حاکمه تندروری آمریکا که خواهان تخریب قدرت ایران و بعد سرنگونی رژیم اسلامی در تهران است، با توجه به وضعیت «ناپایدار» فعلی، به دنبال تئوری انفجار است. محافظه کاران جدید واشنگتن، به همراه رهبران لیکود اسرائیل، سلطنت طلب‌ها، مجاهدین، ماوراء چپ، و طرفداران اسرائیل استدلال می‌کنند که روند دموکراتیزه کردنی که آقای خاتمی سردمدار آن بود، اکنون به شکست رسیده، حکومت مشروعیت و ثبات خود را در کل از دست داده و دیر یا زود از هم خواهد پاشید. در نتیجه الان زمان حرکت نظامی علیه ایران است! نباید به این حکومت فرصت بازسازی خود را داد. باید با جمهوری اسلامی جنگید زیرا عملاً راهی جز کاری که با عراق شد وجود ندارد. البته خیلی از این نیروها با این صراحت حرف نمی‌زنند. در مقابل این نیروها، نیروهای دیگری در درون و بیرون حاکمیت آمریکا وجود دارند که معتقدند جمهوری اسلامی از یک ثبات نسبی برخوردار است و احتمال گذار مسالمت‌آمیز به یک رژیم غیرمذهبی و کمتر تندرو در تهران وجود دارد. با این حال، همین نیروها نیز معتقدند نباید روی قدرت فزاینده استراتژیک - نظامی جمهوری اسلامی مصالحه‌ای با حکومت تهران شود. به دیگر سخن، این نیروها نیز علاقه مند هستند که قدرت ایران کاهش یابد.

طرفداران تفکر جنگ در میان مجموعه حکومت جمهوری اسلامی نیز وجود دارند. به هر حال کم نیستند کسانی که یا نشان در جنگ است و یا بقای خود را در جنگ می‌بینند، و یا مثل زمان جنگ ایران و عراق آرزوی شهادت دارند. اینها همان نیروهای به اصطلاح «سایه» در ایران هستند. این جریان سایه، اگرچه به طور عمده در اطراف نهادهای ولایت فقیه شکل گرفته‌اند، اما هم حوزه عمل آنها و هم منابع مالی شان در درون سیستم اسلامی پخش است. این جریان سایه نه تنها در سازمان اطلاعات بلکه در بقیه سازمان‌های جمهوری اسلامی و حتی در بخش‌های مختلف اقتصادی و غیره هم حضور دارد. قوه قضائیه مرکز ثقل اصلی این نیروهای امنیتی و نظامی است. بعضی از وزارتخانه‌ها هم هر کدام برای خود سازمان امنیت، بخش بین‌المللی و حتی تجارتخانه دارند. برای مثال، وزارت ارشاد بخش اقتصادی دارد، وزارت اطلاعات هم به همچنین. هنگام ورود به ایران، کافی است به یک حساب بانکی، که در واقع متعلق به وزارت اطلاعات است، مبلغی در حدود ۱۰۰ هزار تومان واریز کنید تا شما را از ورودی مخصوص افراد مهم در فرودگاه مهرآباد عبور دهند و چمدان‌هایتان را نیز برایتان بیاورند! هر بخش مهمی در درون دولت برای خود یک مافیای دارد که افرادش هم مشخص هستند. امکان ندارد کسی غیر از خودشان بتواند وارد آن میدان شود! جریان سایه بسیار گسترده است، ولی همانطور که از نامش پیدا است سایه است و وجودش به دولت واقع وابسته است. مشکل را باید در دولت واقع، یا بهتر بگوییم در سیستم ولایت فقیه، جستجو کرد.

عملکرد جریان «سایه» و نیروی قشری محافظه کار ثبات سیاسی جمهوری اسلامی را به طور فزاینده‌ای کاهش داده و می‌دهد. در حالی که بخش‌های مختلف دولت اسلامی در تهران از درجات متفاوت مشروعیت مردمی برخوردار هستند، مجموعه سیستم، ضمن از دست دادن بخش اعظم قدرت ماندگاری خود، کماکان از ثبات قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. به طور مشخص، اگرچه نیروهای دانشجویی و جوان‌اکثر در حال اعتراض هستند و درجه نارضایتی مردم به طور کلی بالا است، هنوز یک جریان قابل ملاحظه اجتماعی معترض در خیابان‌ها، کارخانه‌ها، یا ادارات دیده نمی‌شود. اقلیت‌های قومی و مذهبی آرام هستند و روشنفکران برجسته کشور از حد انتقادهای تند پا فراتر نگذاشته‌اند. واقعیت این است که جنبش اجتماعی - سیاسی ایران در این مقطع مخفی و آتش زیر خاکستر است. در اولین فرصت این جنبش مخفی می‌تواند در شرایط مطلوب تظاهر بکند و برای حکومت دردسر جدی به وجود آورد. اما تا آن زمان وقت زیادی

هست و نباید انتظار یک انفجار اجتماعی زودرس را داشت. البته چنین امکانی هست، و اگر این انفجار به طور زودرس اتفاق بیافتد، با خود فاجعه‌ای به بار خواهد آورد که در بهترین شرایط ایجاد هرج و مرج و در بدترین حالت می‌تواند به جنگ داخلی یا حتی تجزیه ایران منجر شود.

در ارتباط با بحث گذار از وضعیت سیاسی موجود به یک وضعیت مطلوب‌تر و دموکراتیک، بحث‌های متفاوتی در درون نیروهای اجتماعی ایران در جریان است. عده‌ای، از جمله جمهوری خواهان سلطنت طلب، پهلوی طلبان، مجاهدین و نیروهای ماوراء چپ معتقدند که مجموعه این سیستم باید برود، چرا که هیچ جزء آن قابل اصلاح نیست و همه به اصطلاح از یک قماش هستند. این نظریه طرفدار براندازی حکومت در کل آن است، هرچند بعضی از این نیروها علاقه‌مند نیستند اسم این جریان را براندازی بگذارند و یا اعتراف کنند که چنین خواستی به ناچار تبلیغ خشونت است. در مقابل، نیروهای اصلاح طلب درون حکومت، نیروهای دموکراتیک، ملی و جمهوری خواه، به همراه اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، خواهان تغییر تدریجی حکومت اسلامی به یک حکومت جمهوری عرفی هستند و در این راستا، در مرحله اول هدف خود را در تغییر قانون اساسی برای حذف یا تحدید قدرت نهادهای ولایت فقیه متمرکز کرده‌اند. این نیروها به اصل حرکت مسالمت آمیز برای تغییر اعتقاد راسخ و صادقانه دارند.

بحث ثبات حکومت اسلامی ایران و چگونگی گذار به یک حکومت و جامعه سالم در ایران، مستقیم یا غیرمستقیم به بحث کاهش قدرت ایران توسط آمریکا ارتباط پیدا می‌کند. مثلاً نیروهایی که ادعا می‌کنند که جمهوری اسلامی ثبات ندارد، و یا بحث براندازی کل سیستم را مطرح می‌کنند، با مذاکره و صلح بین ایران و آمریکا مخالف بوده و آن را در جهت تثبیت قدرت حکومت و به زبان حرکت سیاسی خود علیه رژیم تهران می‌بینند. از این منظر، این نیروها برای دشمنی بیشتر بین ایران و آمریکا تبلیغ می‌کنند و با همه ابزارها و اطلاعات مورد دسترس خودشان آشوب و هرج و مرج را در ایران تشویق می‌کنند. آنها آمریکا را نیز، حداقل به طور غیرمستقیم، ترغیب می‌کنند که به ایران حمله نظامی کند. بخشی از این نیروها می‌خواهند ایران عراقیزه شود، در حالی که بخش دیگری خواهان کاهش قدرت نظامی - استراتژیک ایران هستند و از این طریق امیدوارند که حکومت تهران را تضعیف و یا حداقل آن را در یک جنگ تمام عیار با آمریکا درگیر نمایند.

در این میان، البته آمریکا در چارچوب اهداف و منافع خود در ایران برنامه‌ریزی کرده و می‌کند. پس بد نیست به اهداف آمریکا در ایران و خاورمیانه هم نگاهی بیاندازیم تا رابطه ایران و آمریکا معنای روشن‌تری پیدا کند. همان‌طور که در سخنرانی ماه آوریل ۲۰۰۳ خود در لس آنجلس (کنفرانس «سیرا») اشاره کردم، جنگ علیه عراق نه برای نابودی سلاح‌های کشتار جمعی بود، نه برای ایجاد دموکراسی در عراق، و نه برای مقابله با تروریسم. اینها همه بهانه بود. هدف اصلی آمریکا درست مانند دو جنگ جهانی قبلی ایجاد یک نظم نوین جهانی است. در جنگ جهانی اول، تقسیمات جدید و کشورهای گوناگون کوچک به وجود آمدند. نتیجه آن جنگ سلطه انگلیس در خاورمیانه و به شکلی در دنیا بود. در جنگ جهانی دوم، آن کشورها بین دو قطب شوروی و آمریکا تقسیم شدند. در طول دوران جنگ سرد در واقع هر دو ابرقدرت سعی در حفظ وضع موجود و تضعیف یکدیگر داشتند. با فروپاشی شوروی (یعنی پایان جنگ سرد) آمریکا نیز باخت زیر جهان چندقطبی شد. روسیه اروپای شرقی را از دست داد و آمریکا اروپای غربی را. در جنگ اول آمریکا با عراق در سال ۱۹۹۱، سازمان ملل دخالت کرد و آمریکا نتوانست به هدف خود که یک قطبی کردن جهان است برسد. ولی این بار آمریکا عمداً با سازمان ملل همکاری نکرد زیرا می‌خواست خود یکه تاز میدان باشد و نظم نوین جهانی را مطابق نقشه خود تعیین کند.

هدف آمریکا از اشغال عراق کنترل بر چاه‌های نفت این کشور است، ولی این کنترل فقط به خاطر درآمد نفتی عراق نیست. عراق در بهترین حالت ۲۰ میلیارد دلار نفت در سال خواهد فروخت در حالی که هزینه جنگ برای آمریکا بیش از درآمد ۱۰ سال آینده عراق از نفت بوده است. کنترل چاه‌های نفت به خاطر کنترل منابع انرژی خاورمیانه است. متأسفانه در سال‌های آینده نیز نفت یک عامل بسیار استراتژیک در جهان خواهد بود. کارهایی که برای جایگزینی این انرژی انجام شده، و علی‌رغم افزایش مصرف گاز، تاکنون به نتیجه دلخواه نرسیده و جهان حداقل برای ۲۰ سال آینده به این انرژی نیازمند خواهد بود. برای مثال، چین یکی از مشتریان پروپاقرص نفت خاورمیانه خواهد بود. اگرچه چین اکنون یکی از پایین‌ترین سطوح مصرف انرژی را در جهان دارد، با این حال رشد مصرف انرژی آن سالیانه رقمی حدود ۸ درصد است. اگر تا سال ۲۰۲۵، از هر ۲۵ خانوار چینی فقط یک خانوار بخواهد اتوموبیل شخصی سوار شود، ظرف ۲۰ سال آینده به نیمی از نفت خاورمیانه نیاز خواهند داشت. هندوستان نیز یک مشتری مهم دیگر خواهد بود. این در حالی است که منابع نفت دریای شمال و آمریکا به طور تدریجی کم می‌شوند و این اروپا و آمریکا را هرچه بیشتر به نفت خاورمیانه وابسته می‌کند. به نظر نمی‌رسد که منابع نفتی در شوروی سابق نیز بتوانند در این رابطه کمک مهمی بکنند. بدین ترتیب، کنترل چاه‌های نفت به معنای کنترل نسبی جهان است. این سیاست به موازات استراتژی جدید دفاعی آمریکا نیز هست. بر اساس این استراتژی، آمریکا امروز دیگر مخالفین بالقوه خود را نیز تحمل نخواهد کرد. این سیاست پیشگیرانه، سلاح اتمی را نیز یک سلاح عادی قلمداد می‌کند.

مسئله نفت به خودی خود می‌تواند به مانعی برای حمله آمریکا به ایران تبدیل شود. اکنون گروهی در آمریکا اعتقاد دارند که اگر آمریکا بخواهد برای کنترل نفت جهان از عراق جلوتر برود دیگر نخواهد توانست چین، هند، ژاپن و اروپا را ساکت نگه دارد، و عملاً وارد جنگ سوم جهانی خواهد شد. حتی انگلستان نیز در مورد حمله به ایران با آمریکا توافق ندارد و احتمالاً در برابر آمریکا خواهد ایستاد. این نکته نیروهای طرفدار رابطه در هر دو کشور را کمی امیدوار کرده است. نیروهای طرفدار رابطه در آمریکا می‌گویند ما نمی‌توانیم همان استراتژی عراق یا افغانستان را برای ایران پیاده کنیم. حمله به ایران به سادگی دو کشور قبلی نیست. از آن گذشته، آمریکا با این کار رو در روی اروپا قرار خواهد گرفت. از طرف دیگر، اگرچه حکومت جمهوری اسلامی در برآوردن اهداف انقلاب ۵۷ شکست خورده و اصلاح طلبان نیز دیگر نمی‌توانند کاری از پیش ببرند، جنبش مردمی به قوت خود باقی است و ایرانیان همچنان نگران استقلال و یکپارچگی خود هستند. متأسفانه این نظریه مخالفین قدرتمندی در واشنگتن و تل آویو دارد. جنگ طلبان در مقابل ادعا می‌کنند که تا وقتی که ایران تضعیف نشده و زیر کنترل آمریکا درنیا آمده است، آن کشور به شکل یک تهدید جدی باقی خواهد ماند و می‌تواند پروژه‌های آمریکا و اسرائیل در منطقه را به شکست بکشاند. آنها مخصوصاً سرنوشت آمریکا در عراق و اسرائیل در فلسطین را در غیاب کنترل و تضعیف ایران تاریک ارزیابی می‌کنند.

از این دیدگاه، مسئله رابطه ایران و آمریکا مسئله قدرت است. برخی به غلط فکر می‌کنند که آمریکا فقط با رژیم ایران مسئله دارد. پیش از اینکه آمریکا تصمیم

بگیرد صدام را عوض کند ۱۲ سال با او مسأله قدرت داشت. سیاست رسمی آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی تغییر رژیم نیست بلکه کاهش قدرت نظامی - استراتژیک ایران و تغییر رفتار رژیم است. دعوای آمریکا با ایران در مورد تکنولوژی اتمی را باید در چارچوب این هدف تضعیف قدرت درک کرد. اما تغییر رفتار در عمل به معنی تغییر تئوکراسی خواهد بود. تغییر رژیم در عراق با رفتن یکنفر انجام شد، ولی در ایران چه کسی باید برود تا رژیم تغییر کند؟ تغییر تئوکراسی تکیه اش روی یک نهاد و فرد و جریان های وابسته به آن خواهد بود. در جمهوری اسلامی یک هزارپا وجود دارد و این هزارپا یک جریان سایه هم دارد که از دید آمریکا عمده ترین نیروی ایجاد دردسر برای آمریکا و اسرائیل است. بخش وسیعی از این جریان سایه نیروهایی هستند که به ولایت فقیه چسبیده اند و از آن تغذیه می کنند - ولایت فقیه نه به عنوان یک نیروی مذهبی، چون ولایت فقیه الان دیگر یک نهاد مذهبی نیست - بلکه به عنوان نهادی اقتصادی، سیاسی و ایدئوتیک. در تعقیب این هدف، برای از بین بردن حکومت مذهبی در ایران، آمریکا به جای تغییر رفتار رژیم، عملاً به سرنگونی آن کمک مستقیم خواهد کرد.

با درک این واقعیت، به خاطر نداشتن بدیل سومی بین جنگ و صلح، و برای توفیق در مذاکره و تثبیت خود در حکومت، محافظه کاران به دنبال یک نظر غلط افتاده اند، و آن این است که فکر می کنند با اعلان صلح دادن به آمریکا، از بین بردن مخالفین و یکدست کردن حکومت می توانند آمریکایی ها را قانع کنند که با آنها کنار بیایند، و این کار را هم می خواهند پنهانی به پیش ببرند. اما آمریکا در سیاست جدید خود مسأله «دولت های به بن بست رسیده» را با مشکلات خود در منطقه در یک کاسه گذاشته است و حل مشکل این دولت ها و مشکلات خود در منطقه را در پیوند با یکدیگر می بیند. در مورد ایران، مشکل قدرت ایران حتی عمده تر است. به همین دلیل هم مذاکرات فعلی جمهوری اسلامی با آمریکا از جدیت لازم برخوردار نخواهد بود. در عین حال، وضعیت با تسخیر کاخ سفید توسط دموکرات ها هم عوض نخواهد شد! اکنون لابی های قدرتمند مخالف ایران که در رأس آنها لابی اسرائیلی قرار دارد حرف اول را می زند، و تا ایران را به زمین نزنند دست بردار نخواهند بود. به نظر من، تنها یک جریان می تواند این وضع را عوض کند و آن این است که محافظه کاران مذهبی دست از اصرارشان به حفظ حکومت بردارند و اجازه بدهند اصلاحات به پیش رود. در این صورت، مردم بار دیگر به صحنه آمده و آشتی ملی و قدرت ملی را در مقاومت در مقابل آمریکا افزایش خواهند داد. هم زمان، جمهوری اسلامی باید روی تکنولوژی انرژی هسته ای خود با جدیت و شفافیت بیشتری با آژانس بین المللی انرژی اتمی وارد گفتگو شود. امضاء توافق نامه اضافی (Additional Protocol) از الزامات این حرکت خواهد بود.

در همین جا بد نیست اشاره به «توافقی» بشود که اخیراً بین آمریکا و اروپا در رابطه با ایران انجام گرفته است. اروپا که نمی خواهد ایران را به هیچ قیمتی به آمریکا بازود و نگران درگیری احتمالی نظامی ایران و آمریکا است، از دولت بوش فرصت خواسته است تا جمهوری اسلامی را وارد یک جریان جدید برای حل مشکل اتمی و دموکراسی در ایران بنماید. چنین به نظر می رسد که اروپا از طریق افرادی چون جک استراو، وزیر امور خارجه انگلستان، به ایران تفهیم کرده است که برای جلوگیری از یک رو در روی احتمالی بین ایران و آمریکا، جمهوری اسلامی باید در مورد تکنولوژی اتمی و اصلاحات در کشور به غرب امتیازات مؤثر بدهد. امضاء توافق نامه اضافی و کاستن رنگ مذهبی حکومت برای پیشبرد دموکراسی از جمله این امتیازات هستند. آمریکا نیز که در عراق و افغانستان دچار مشکلات عدیده شده است، در مقابل پذیرفته است که فرصت لازم را به اروپا برای رسیدن به یک راه حل بینابینی، یعنی راه حلی که مورد قبول اروپایی ها هم باشد، بدهد. لکن همان طور که اخیراً خانم کاندولیزا رایس، مشاور امنیتی رییس جمهور آمریکا، در یکی از سخنرانی های خود در اروپا به صراحت مطرح کرد، در صورت عدم موفقیت اروپا در رابطه با ایران، آمریکا رأساً و از طریق نظامی اقدام خواهد کرد. به گفته خانم رایس، آمریکا به هیچ قیمتی حاضر نخواهد بود که ایران به تکنولوژی هسته ای در جهت ساختن بمب اتمی دست یابد. با توجه به نفوذی که اسرائیلی های تندرو در دولت بوش دارند، چنین تهدیدهایی را باید جدی تلقی کرد.

بدین ترتیب، رابطه ایران و آمریکا وارد مرحله جدیدی شده است. در حالی که آمریکا، یا حداقل جناح جنگ طلب واشنگتن، در جهت کاهش قدرت ایران فکر می کند، جناح محافظه کار در ایران فرصت طلبانه خواهان صلح با آمریکا خواهد بود تا از این طریق خود را تثبیت کند. متأسفانه، این تمایل به صلح وقتی شکل می گیرد که هم صحنه داخلی متشنج است و هم محیط منطقه ای ایران. آنچه تأسف بارتر است این است که جناح تمامیت خواه، سازش با آمریکا را به سازش با اصلاح طلبان و دموکرات های ملی ایران ترجیح می دهد. اما این استراتژی محکوم به شکست است. سرکوب بیشتر نیروهای اصلاح طلب، دموکرات و ملی، جبهه داخلی را با ضعف بیشتری روبرو می کند و این باعث تشویق بیشتر جنگ طلبان آمریکا برای یورش به ایران خواهد شد. فرمول محافظه کاران برای حل مشکل داخلی و با آمریکا، نه تنها به دامنه هر دو مشکل می افزاید، بلکه کشور را هر چه بیشتر به سوی پرتگاه می برد. این فرمول محافظه کاران فاکتور اسرائیل را نیز نادیده می گیرد. این کشور که تا این اواخر برای امنیت خود از آمریکا فقط پول و سلاح مدرن می خواست، امروز تقاضای جدید و مهم دیگری دارد: حضور فیزیکی و فزاینده آمریکا در منطقه. در واقع، استراتژی امنیتی جدید اسرائیل، که در تعقیب کاهش قابل ملاحظه امنیت ملی این کشور در چند سال گذشته شکل گرفته است، بر اسرائیلیزه کردن آمریکا در منطقه استوار است. یعنی اینکه استراتژی جدید اسرائیل باعث خواهد شد که آمریکا، یعنی سربازان آمریکایی، به طوری فزاینده در خیابان های کشورهای تحت اشغال خود، با مردم این کشورها درگیری روزانه داشته باشند. آنچه امروز در عراق دارد پیش می آید، بهترین مثال از وضعیت جدید آمریکا، و به شکلی یادآور وضعیت اسرائیل در مناطق اشغالی فلسطین است.

با جنگ احتمالی با آمریکا و یا آشوب داخلی منتج از فعالیت های تضعیف کننده آمریکا علیه ایران، قبل از اینکه حکومت ولایت فقیه از بین برود کشور از بین می رود. از موزه ها و جاده ها گرفته تا تأسیسات مختلف و غیره، همه از بین خواهند رفت. اگر جنگی بین ایران و آمریکا درگیر شود، که امیدوارم نشود، متلاشی شدن ایران قطعی است. یک ایران یکپارچه و قوی که دوست آمریکا و اسرائیل نباشد آنان را بیش از هر چیز دیگر نگران می کند. بنابراین فکر می کنم که حمله احتمالی آمریکا به ایران، فروپاشی ایران را در پی خواهد داشت. هم اکنون زرمزه تجزیه و جدایی برخی از اقوام ایرانی هم در میان است. هر حرکت ناپخته و نسنجیده ای می تواند تمایل تجزیه را به عمل تبدیل کند. نمونه افغانستان پس از جنگ در مقابل ما است. حامد کرزای رییس جمهور افغانستان نیست، بلکه در واقع شهردار کابل است! پس از حمله آمریکا به افغانستان، اگرچه برای مدتی کوتاه و به کمک دلارهای آمریکایی حکومت مرکزی شکل گرفت، ولی با قطع کمک های مالی دوباره اوضاع به هم ریخت تا جایی که اکنون حلقه محاصره قبایل جنگجو به دور کابل هر روز تنگ تر و تنگ تر می شود. نمونه دیگر، عراق بعد از جنگ است. تا کی این کشور در اشغال آمریکا خواهد ماند، کسی نمی داند. آنچه مسلم است این است که شیرازه کشور عراق از هم گسیخته است. در این میان شاید فرمول جدید اروپا، یعنی فرمول توافق فعلی اروپا و آمریکا، بهترین راه حل مشکل رابطه ایران و آمریکا باشد. لکن این فرمول، ضمن اینکه شانس خوبی برای توفیق دارد، وقتی زیادی را برای دستیابی به این توفیق احتمالی ندارد.

شواهد نشان می‌دهد که فرصت ایران برای صلح هر روز کمتر می‌شود، همان‌طور که قبل از حمله به عراق شرایط ایران برای صلح بهتر بود. متأسفانه، شرایط در فضای سیاسی آمریکا نیز رو به بدتر شدن می‌رود. رسانه‌های ارتباط جمعی آمریکا امروز مملو از اخبار و گزارش‌های منفی درباره ایران است؛ این که ایران دارد سلاح‌های کشتار جمعی تولید می‌کند؛ که حکومت سران القاعده را پناه داده و یا در انفجار مرکز آمریکایی در عربستان دست داشته است؛ که از تروریسم حمایت می‌کند؛ مخالف صلح و باعث کشتار در اسرائیل است؛ و غیره. این رسانه‌ها اخیراً شروع به نشان دادن فیلم‌های زمان گروگانگیری پس از انقلاب کرده‌اند! این جریانات قابل توجه است و نباید به سادگی از آنها گذشت. اتهامات به سرعت اوج می‌گیرند و به بحث عمده در میان سیاستمداران و سیاست‌گذاران آمریکایی تبدیل می‌شوند. این بحث‌ها را عمدتاً محافظه‌کاران جدید دولت آمریکا و لابی اسرائیلی‌ها دامن می‌زنند. آنها توانسته‌اند طی یک ماه گذشته حرکت عظیمی را در میان سیاستمداران آمریکایی به طرفداری از جنگ و نفی صلح به وجود آورند. اینها نشانگر آن است که حلقه به دور ایران هر روز تنگ‌تر می‌شود. توجه روزافزون آنها به تظاهرات دانشجویان و سخنان تحریک‌کننده آنها تماماً در جهت افزایش فضای آشوب در ایران تنظیم شده است. در عین حال، افزایش مشکلات آمریکا در عراق نه تنها به کاهش تنش بین ایران و آمریکا کمکی نمی‌کند، بلکه راستگرایان آمریکا را بیش از پیش متقاعد می‌کند که فشارهای خود را روی ایران افزایش داده و بهانه لازم را برای وارد آوردن یک ضربه کاری به ایران فراهم نمایند.

در این راستا، همه گروه‌ها یا افرادی که با مذاکره و صلح بین ایران و آمریکا مخالفت می‌کنند، به افزایش تنش بین دو کشور یاری می‌رسانند. کسانی که از حمله نظامی آمریکا به ایران حمایت می‌کنند، دانسته یا ندانسته به منافع ملی ایران لطمه می‌زنند. جاسوس‌های ایرانی آمریکا که اخبار ساختن بمب اتمی یا دیگر تسلیحات را به آمریکایی‌ها می‌دهند، مجاهدین و سلطنت طلب‌ها که دائماً از فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ابراز نگرانی می‌کنند، می‌دانند که نتیجه این خبرچینی‌ها بمباران نیروگاه‌های اتمی ایران است که میلیاردها دلار هزینه آنها شده و سرمایه ملی ایران به حساب می‌آیند. مجاهدین و سلطنت طلب‌ها باید به این سوال پاسخ دهند که چرا مواضع آنها در مورد رابطه ایران و آمریکا دقیقاً هماهنگ و همسو با مواضع خشن ترین جناح‌های حکومت، یعنی جریانات سایه است؟ چرا هر دو نه فقط می‌خواهند که رابطه ایران و آمریکا بهبود پیدا نکند بلکه به جنگ هم بکشند؟ چرا کیهان سلطنت طلب و کیهان ولایت طلب هر دو در این مورد یک حرف می‌زنند؟ این یک واقعیت است. اینکه این جریان تصادفی است یا موضوعی است هماهنگ شده، جای بحث مفصل دارد. اما چیزی که مشخص است این است که متأسفانه، طبق معمول، دشمنان منافع ملی ما از خودمان هستند. متأسفانه این نیروها همه این کارها را به بهانه ایجاد دموکراسی در ایران انجام می‌دهند. اما دموکراسی هیچ‌گاه با جنگ و آشوب و دخالت خارجی به وجود نیامده است که ایران نمونه دوم آن باشد.

دقیقاً همان اتفاقی که بین رجوی و عراق افتاد اکنون بین رضا پهلوی و اسرائیل در جریان است. در این زمینه اطلاعات مستندی وجود دارد. حمایت آمریکا و اسرائیل از رضا پهلوی وامی است که باید بعداً پس داده شود. به محض رسیدن به قدرت، ایشان ناچار خواهد بود که مطیع اوامر آنها باشد و ایران را از لحاظ نظامی و ملی ضعیف نگاه دارد. من با رضا پهلوی ملاقات داشتم و به او در این زمینه مشاوره صادقانه دادم و گفتم که بهترین مسیر برای ایشان مسیر عدم وابستگی و تکیه روی کمک به ایران برای صنعتی کردن کشور است. ولی متأسفانه توجه نکرد. با بهانه کردن نیاز دموکراسی مردم ایران، او همچنان دارد همان راه بی بازگشت را ادامه می‌دهد و برای رسیدن به قدرت به هر دری می‌زند. نیروهای سلطنت طلب نیز مانند مجاهدین دارند به بیراهه می‌روند. در همین جا لازم می‌دانم اضافه کنم که این نیروها با اعمال تنش آفرین خود، نه تنها کمکی به آمریکا نمی‌کنند، که منافع این کشور را در ایران نیز به مخاطره می‌اندازند. نمونه‌اش را هم اکنون در عراق می‌بینیم. فاجعه کودتای ۱۳۳۲ و مبارزه آمریکا علیه نیروهای ملی و سوسیالیست نقطه عطف تاریخ منطقه شد. با کودتا به نفع شاه، آمریکا نه تنها دموکراسی را در ایران ریشه کن کرد، بلکه زمینه را برای انقلاب اسلامی در ایران، و به دنبال آن جنگ داخلی در افغانستان، حمله عراق به ایران، اشغال لبنان توسط اسرائیل و جنبش انتفاضه در فلسطین، اشغال کویت توسط عراق، و بالاخره، جنگ‌های آمریکا علیه عراق و اشغال این کشور فراهم آورد.

اصلی ترین نیاز امروز ایران دموکراسی، عدالت اجتماعی و استقلال همراه با توسعه اقتصاد ملی است. اما اینکه این‌ها با حمله آمریکا به ایران به وجود آید، من چنین اعتقادی ندارم. دموکراسی با جنگ بوجود نمی‌آید؛ دموکراسی انسان‌های دموکرات می‌خواهد. جامعه‌ای که دموکرات نیست نمی‌تواند به دموکراسی برسد. ما باید قوانین بازی دموکراسی را یاد بگیریم و به آن عمل کنیم. تکلیف ما خیلی مشخص است: رابطه صحیح با آمریکا و بقیه کشورهای دموکراسی برای جامعه ایران. این دموکراسی باید درونی باشد نه اینکه از خارج وارد شود. عدالت اجتماعی و استقلال و توسعه اقتصاد ملی نیز به همچنین باید درونی و خودجوش باشند و از مردم سرچشمه بگیرد. با جنگ و زور و سرنگونی دموکراسی به وجود نمی‌آید و توسعه انجام نمی‌گیرد. مسایل ایران عدیده است و جامعه ایران بحران زده. باید با شکیبایی جلو رفت و مسیر حرکت آینده را با احتیاط طی نمود. انقلاب، سرنگونی، جنگ با آمریکا، و آشوب داخلی، همه در جهت تخریب شانس تاریخی ایرانیان برای ایجاد دموکراسی عمل می‌کنند.

من در سخنرانی‌های اخیرم تأکید داشته‌ام که ظرف ۲۵ سال گذشته، حدود ۳۵ کشور در دنیا از دیکتاتوری به دموکراسی گذار کرده‌اند، از اروپای شرقی گرفته تا کره جنوبی، تایوان، شیلی، آفریقای جنوبی و غیره. همه این کشورها با آمریکا رابطه دیپلماتیک خوبی داشته‌اند. در مقابل، حدود ده کشور در طول این مدت با آمریکا مسأله داشته‌اند و آمریکا نیز همه نوع تحریم‌ها را در مورد آنها اعمال کرده است، اما هیچکدام از این کشورها به دموکراسی مورد نظر آمریکا گذار نکرده‌اند، از جمله کره شمالی، لیبی، جمهوری اسلامی، کوبا، و عراق که بالاخره آمریکا به آن حمله کرد. این شواهد نشان می‌دهد که کشوری که با آمریکا رابطه داشته‌اند زودتر به دموکراسی رسیده‌اند. با توجه به این وضعیت، برای ایران هم شاید ایجاد رابطه با آمریکا بتواند ما را سریع‌تر به دموکراسی برساند تا قطع رابطه. البته این‌ها در مورد خاورمیانه چندان صادق نبوده است. آمریکا با عربستان و مصر رابطه خوبی داشته، ولی آنها دموکرات نشده‌اند. در نتیجه این سؤال مطرح می‌شود که چرا عملکرد آمریکا در خاورمیانه مانند دیگر مناطق به دموکراسی نیانجامیده است؟

برای این سؤال، من دو جواب دارم. اول، روش برخورد دوگانه آمریکا به خاورمیانه است. روش قبلی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه حمایت از دیکتاتورها بوده است. ولی اکنون سیاست آمریکا بر تخریب رژیم‌های دیکتاتوری «به بن بست رسیده» استوار است. این رژیم‌ها به‌طور روزافزونی منافع ملی آمریکا را به خطر می‌اندازند بدون آنکه این‌طور بخواهند. در عین حال، تخریب دیکتاتورها به معنای حمایت از دموکراسی نیست؛ به معنای ایجاد یک دیکتاتوری دیگر هم نیست. حمله به کشورها جریان سیاهی را به وجود می‌آورد که می‌تواند از آن، با توجه به شرایط نیروهای داخلی، یا دیکتاتوری یا دموکراسی به وجود آید. محافظه‌کاران جدید استدلال جالبی می‌کنند. آنها می‌گویند ما می‌رویم و کشور مشکل‌زای دیکتاتوری را می‌زنیم. اگر از ویرانه‌های آن دموکراسی بیرون آمد، چه

بہتر. اگر ہم نہ، ما کار خود را کرده ایم! برای آمریکایی‌ها مهم نیست که پس از حمله آنها و ایجاد دولت جدید، دموکراسی به وجود خواهد آمد یا نه. مهم این است که نتیجه عاید شده در راستای منافع ملی و استراتژیک آنها باشد. در خاورمیانه، که مرکز ثقل انرژی دنیا است، این منافع بسیار عظیم هستند. دلیل دومی که آمریکا اصرار به ایجاد دموکراسی در خاورمیانه ندارد، موقعیت شکننده اسرائیل و وضعیت استراتژیکی این منطقه است. نفت، اسلام و عقب ماندگی، همه دست به دست هم می دهند و منطقه را به یک محیط مهم و در عین حال انفجارآمیز تبدیل می کنند

در مورد ایران، به نظر من در صورت ایجاد رابطه شانس ایران برای ایجاد دموکراسی بیشتر می شود چون نیروهای تئوکرات درون حکومت نخواهند توانست با آمریکا کنار بیایند. اگر رابطه ایران و آمریکا درست شود، جمهوری اسلامی نمی تواند هم نیروهای عظیم آزادیخواه کشور را کنار بگذارد و هم با آمریکا کنار بیاید. چنین چیزی امکان نخواهد داشت. برعکس، افزایش تنش با آمریکا، همچون دو دهه گذشته، شانس دموکراسی را در ایران کاهش می دهد. همچنین، عقیده دارم که آمریکا نمی تواند به سادگی افغانستان یا عراق، با ایران برخورد کند. ایران عراق نیست، ایران افغانستان هم نیست. ایران جامعه ای زنده است. به عبارت دیگر، بهترین مسیر، هم برای ایران و هم برای آمریکا، که در جهت منافع هر دو کشور باشد، صلح است. و برای اینکه صلح پایدار بماند، باید در چارچوب دموکراسی برای ایران قرار بگیرد. این زمانی امکان پذیر می شود که تمامیت خواهان ایران از مقابله با اصلاح طلبان دست بردارند، مذاکره با آمریکا شفاف پیش برود، و در چانه زدن با آمریکا، حقوق مردم اسرائیل را نیز چون مردم فلسطین در نظر داشته باشند. شفافیت در حمایت از نیروهای اسلامی منطقه و در مورد پروژه انرژی اتمی نیز از پیش شرط های صلح با آمریکا است.

من زمان لازم برای روشن شدن وضعیت رابطه میان ایران و آمریکا را بین شش ماه تا دو سال پیش بینی می کنم. در این فاصله رابطه به صلح یا به جنگ منتهی خواهد شد. نتیجه روند از این دو امکان خارج نخواهد بود. البته، معنای جنگ یا صلح میان ایران و آمریکا آن طور که معمولاً در ذهن ما هست، نیست. صلح درجات مختلف دارد، جنگ نیز به همچنین. بنابراین، ما اکنون در وضعیتی هستیم که باید بین صلح و جنگ یکی را انتخاب کنیم. در برابر ملت ایران دو گزینه وجود دارد، و راه سومی هم نیست. فرصت زیادی هم نداریم. بین ایران و آمریکا دیگر حالت نه جنگ و نه صلح سابق وجود ندارد، یا جنگ است یا صلح. تمام تلاش ما باید این باشد که حرکت دموکراتیک ایران را هرچه زودتر به سرانجام برسانیم. در غیر این صورت، با یک حکومت دیکتاتوری هرگز نخواهیم توانست از موضع احترام مقابل با آمریکا رابطه برقرار کنیم، و عدم رابطه نیز جز به معنی جنگ نخواهد بود. ایران جامعه ای زنده است. من اطمینان دارم که این جامعه بخودی خود می تواند به دموکراسی برسد و نیازی به دخالت نظامی آمریکا نیست. جنگ با آمریکا ما را حداقل صد سال به عقب خواهد برد، همانطور که عراق اکنون به قرن هجده بازگشته است. کدام ایرانی میهن دوست راضی است که چنین وضعی برای ایران نیز به وجود آید؟

خوشبختانه، اکنون در ایران فرهنگ سیاسی دستخوش تغییرات اساسی شده است. نوعی از دموکراسی در ایران در حال شکل گیری است که در تاریخ ایران بی سابقه بوده است. به ویژه، طبقه متوسط تحصیل کرده ایران رشدی بی سابقه داشته است. این نیرو، که همیشه پرچمدار توسعه سیاسی در ایران بوده، اکنون از لحاظ کمی و کیفی به درجه ای رسیده که دیگر نمی شود آن را نادیده گرفت، یا به سادگی از میدان به در کرد. هم اکنون ما در ایران بیش از هفت میلیون فارغ التحصیل دانشگاهی داریم و ۱/۵ میلیون نفر در دانشگاه ها مشغول به تحصیل هستند، که ۵۲ درصد آنان را زنان تشکیل می دهند. آمار باسوادان کشور رقمی در حدود ۸۰ درصد است، ۶۰ درصد زنان ایران باسواد هستند. این ها واقعیات جامعه امروز ایران است که کشور را آماده جهش می کند. حکومت فعلی یک وجه جمهوری و یک وجه اسلامی دارد. مشکل عمده در دیکتاتوری مذهبی است. این هم نه با حمله آمریکا، که با مترقی کردن قانون اساسی و کنار گذاشتن قشریون مذهبی حل می شود. من شخصاً اگر چه مسلمان هستم و به گفتن آن افتخار می کنم ولی مخالف قربانی کردن جمهوریت در زیر پای اسلامیت هستم. قانون اساسی را می توان در این راستا تصحیح کرد. این تغییرات را باید به موازات اضافه کردن یک اصل مهم به قانون اساسی پیش برد. آن اصل غیرقانونی کردن انتقام سیاسی است. این تغییر به روند مسالمت آمیز گذار به دموکراسی کمک خواهد کرد.

انجام این تغییرات نه تنها از لحاظ تئوری بلکه در عمل نیز امکان پذیر است. وقتی جریان اقتدارطلب کنار برود، میدانی باز می شود که همه نیروها می توانند وارد آن شوند. ملی گرایان، جمهوری خواهان دموکرات، سوسیالیست ها، اصلاح طلبان، سلطنت طلب ها، مجاهدین، و نیروهای مذهبی همه می توانند وارد فعالیت شوند و با هم رقابت کنند، و این خوب است. در هر جامعه دموکراتیک، که ایران آینده نیز آن را خواهد داشت، نیروهای مذهبی حق دارند در سیاست شرکت داشته باشند، رأی بدهند و رأی بگیرند. هر ملتی حق دارد که مذهب داشته باشد. مذهب امری معنوی است. ولی در یک کشور دموکراتیک، دین جایگاه برتری در درون حکومت ندارد، اما در کنار آن، یعنی در درون جامعه مدنی، چرا. ایران یک کشور چند مذهبی است، و ما به این موضوع افتخار می کنیم. نیروهای اقلیت مذهبی دیگر نیز باید مانند اکثریت از حقوق انسانی، اجتماعی و غیره برخوردار باشند و از طریق انتخابات آزاد در تشکیل دولت ائتلافی شرکت کنند. مهم این است که یک حکومت جمهوری دموکراتیک و ملی به وجود آید که برای احقاق حقوق شهروندان خود حداکثر امکانات و ظرفیت ها را فراهم کند.

من همواره طرفدار سوسیال دموکراسی ملی بوده ام. سوسیال دموکراسی ملی برای من یک فرم و یک مضمون دارد. سوسیال دموکراسی ملی جمهوری خواه است. من نیز همواره طرفدار جمهوریت بوده ام — یعنی طرفدار حکومت و حقوق مردم. دیگران نیز حق دارند عقاید خود را داشته باشند و هیچکس حق تعیین جایگاه سیاسی بقیه را ندارد. برای من مضمون سوسیال دموکراسی ملی توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی، و عدالت اجتماعی به معنای کامل آن است. من اعتقاد دارم که اتفاقاً الان شرایط اجتماعی ایران کاملاً آماده دستیابی به این اهداف است. در مجموعه ایرانیان داخل و خارج از کشور، ما شاهد یک نوع همفکری و هماهنگی برای گذار از حکومت مستبد مذهبی به حکومت جمهوری سوسیال دموکراسی ملی هستیم. این همفکری باعث به وجود آمدن نیروی عظیمی شده که دیر یا زود هرگونه مقاومت را در هم خواهد شکست، البته اگر دخالت خارجی فرصت بدهد. باز هم تأکید می کنم که مشکل آمریکا با ایران دارد هر روز پیچیده تر می شود و مسیر صلح تقریباً هر روز بیشتر به سمت بسته شدن می رود. امروز ایران برای مذاکره و صلح شانس کمتری از دیروز دارد، و آینده نیز شرایط را هرچه بیشتر به ضرر ایران شکل خواهد داد. وظیفه تک تک ما است که نگذاریم ایران به عراق دیگری تبدیل شود. گذار به یک جامعه سالم نیاز به جنگ ندارد، به صلح، گفتگو، صبر و شکیبایی، و مقاومت مسالمت آمیز نیاز دارد.

به امید سربلندی ایران، و با تشکر از دعوت و توجه شما به این بحث.